

مهم، بسیار مهم

اما جدای از بحث‌های فقهی اگر بخواهیم از نگاه اخلاقی به این مسأله بنگریم قضیه بسیار متفاوت می‌شود. زیرا حجم آیات و روایات و سفارشات درباره لزوم احترام و خضوع در برابر والدین به حدی زیاد و متنوع است که انسان سر در گم می‌ماند که واقعا آیا این لزوم احسان و تکریم والدین مرز معینی هم دارد و واقعا اگر بخواهیم یک مسلمان موفق در این زمینه باشیم چه باید بکنیم؟

حقیقت این است که جواب دادن به این سؤال خیلی آسان نیست زیرا قرآن به ما دستور داده که «به والدین خود احسان کنیم» یا «بال خاکساری را در زیر پای آنها بگسترانیم» و یا «به آنها «اف» نگوئیم» اینها در واقع نمونه‌های معیار در برخورد های گفتاری و رفتاری در برابر پدر و مادر است. به قول بچه‌ها خداوند به ما «گرا» می‌دهد که در شرایط فعلی فرهنگی و اجتماعی مصداق احسان و تکریم و تواضع را پیدا کنیم یعنی اگر مادر بزرگوار چند بار گفت «پسر ما زحمت بکش یک تک پا برو سر کوچه چند تا نون بگیر» شما نمی‌توانید بگویید «مامان تورو خدا گیر نده الان حسش نیست!» زیرا معیار را از آیه فهمیدید و این جمله خیلی تندتر از زیر لب «اف» گفتن است و یا وقتی قرآن نهایت خضوع و احترام در برابر پدر و مادر را توصیف می‌کند دیگر ممکن نیست پدر بزرگوار از سر کار به منزل بیاید و شما دراز کشیده بر کاناپه مشغول دیدن بازی اینترنتی و اوتتر می‌لایان باشید. بلکه ناخواسته وظیفه خود می‌دانید از جا برخاسته سلام و احترام کنید...

روایات و حکایات در این باره بسیار زیاد است و همه آنها به نوعی در درک معیار و میزان و نوع رابطه با والدین می‌تواند کمک زیادی بکنند. مثلا روزی امام صادق دید در حال راه رفتن فرزندی به دست پدرش تکیه داده حضرت آن قدر از این رفتار فرزند ناراحت شدند که تا آخر عمر حاضر نشدند با او کلمه‌ای سخن بگویند. حال شما این کار کوچک را با رفتارهای جوان‌های امروزی با پدر و مادرشان بسنجید. خدا رحمت کند مرحوم کافی را می‌گفت جوانی مشغول کتک زدن پدر پیرش بود به او گفتند خجالت بکش چرا پدرت را می‌زنی؟ جوان با تعجب گفت: آخر الزمان شده؟ آدم نمی‌تواند پدر خودش را هم کتک بزند؟!

آزمایش بزرگ

اما سؤال مهمی که شاید ذهن خیلی از جوان‌ها را درگیر کرده: «همه این حرف‌ها درباره پدر و مادرهای خوب و دوست‌داشتنی، قبول اما برخی پدر و مادرها خیلی خالصند مثلا پدری را در نظر بگیرید که معتاد است و افتاده گوشه زندان یا مادری که بین فرزندان بی‌تبعیض قائل شده به برخی از فرزندان بی‌دلیل ظلم می‌کند و بر آنها تحقیر و توهین روا می‌دارد یا پدری که در طول زندگی به مادر خانواده ظلم و اهانت کرده و فرزندان فقط نفرت و کینه از رفتارهای او را در دل دارند. آیا این پدر و مادرها هم مستحق همان احترام و احسان پر و پیمان هستند؟» در جواب باید بگوییم: **اولا** خداوند متعال که خالق ما و پدر و مادر ماست و پیامبر و امامان معصوم... که به

حضرت فاطمه... فرمود:

«هر کس عبادت خالص خود را به سوی پروردگار بالا فرستد، خداوند برترین مصلحت خود را به سوی او می‌فرستد.» (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴)

بلا مگر چیست؟ همین افکار پلید که گاهی خود آدمیزاد هم از آنها خبری ندارد. خود من، گاهی خجالت می‌کشم از داشتن مغزی با این همه افکار نادرست، البته گاهی هم به خودم می‌بالم به خاطر داشتن قلبی که هزارچندگاهی می‌تواند بر مغزم غلبه کند.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! شوق دیدن مردم باعث می‌شود که عصرها از خانه بیرون بزنم. از دیدن زندگی در خیابان خوشم می‌آید. این‌جا بعضی وقت‌ها حس می‌کنم آسفالت کف خیابان هم جان دارد.

دیروز دیدم کنار خیابان، مردی نشسته و دستش را به سوی مردم دراز کرده است، حتی ذره‌ای هم برق زندگی در چشم‌های او نبود. زنی خم شد و پولی در دستان او گذاشت، فکر کنم صد تومان بود. دوستش گفت: «از کجا معلوم که او فقیر باشد». زن گفت: «صد تومان، کسی را نکشته است». و چه اخم تلخی در صورت داشت.

با خودم فکر کردم خدا در کجای این صحنه بود. گفت‌وگوی‌شان را مرور کردم اما باز هم خدا را نجستم. ناگهان یاد صحنه‌ای افتادم که خبرش را در صفحه‌های آخر روزنامه خوانده بودم. «مادری، فرزندش را کشت. وای، سرم گیج رفت. کشتن فرزند از ترس فقر را چگونه می‌توان به زندگی پیوند داد؟ کاش خدایا کمی پایین‌تر بیایی!

فاطمه جان، بانوی دو عالم! وقتی می‌گویم «زندگی»، منظورم زیستن در حوالی خانه خداست. همان که می‌گویی، خالصانه برای خدا. دو سه قدم جلوتر، شاید هم بیش‌تر، به مردی رسیدم با لباسی به رنگ نارنجی. او داشت خاک از صورت خیابان جارو می‌کرد، زیر لب هم چیزی می‌گفت. به بهانه پرسیدن چیزی جلوتر رفتم و گوش دادم. فاطمه جان! او زیر لب می‌خواند: **الله لا اله الا هو الحی القيوم...** و چه لیخند شیرینی به لب داشت.

با شنیدن این عبارت، خدا را یافتیم؛ همان‌جا در ابتدای خط. زندگی را دیدم و به خودم گفتم: «مبادا روزی یادت برود که زندگی کنی». سپس در اندیشه فرو رفتم که «چه خبر از الله در حوالی تو؟» لب گزیدم از ترس اینکه مبادا لحظات به دور از زندگی بودنم فاش گردد.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! این چند تصویر را نشانی‌ای از تمام تصاویر شهر انگاشتم و به خودم گفتم جست‌وجو کافی‌ست. پس نتیجه گرفتم در این شهر، هم زندگی هست و هم زندگی نیست، و تصمیم گرفتم در نیمه‌ای به سر برم که زندگی وجود دارد.

به خانه که برمی‌گشتم به یاد روزهای خودم افتادم. وای! چه قدر دیشب عصبانی بودم. فقط به خاطر چند هزار تومان، کاری کردم که زندگی به من اخم کرد. می‌دانی چند وقت باید کار می‌کردم تا بتوانم آن پول را دوباره به دست بیاورم؟

همه انسان‌ها سفارش احترام و تکریم پدر و مادرشان را فرموده‌اند به‌خوبی آگاه بودند که انسان‌های موجود در کره زمین معصوم نیستند و هر کدام آمیخته از اخلاق و رفتار و عادات زشت و زیبا و خوب و بد هستند بلکه مخاطب اصلی کلام خدا در صدر اسلام مسلمانانی بودند که احیانا پدر و مادر یهودی یا حتی بت‌پرست داشتند و به‌نظر شما آیا جرم یک انسان معتاد یا بد اخلاق بیش‌تر است یا یک مشرک؟

ثانیا: بسیاری از تصورات منفی ما درباره والدینمان توهماتی خام ناشی از شرائط ویژه دوران نوجوانی و جوانی است و حساسیت‌ها و برخورد های احتمالی والدین چیزی جز دلسوزی و شدت اهتمام و توجه آنها نسبت به ما و سرنوشت و آینده، ما نیست و اگر گاهی در رفتارها و برخوردها از شیوه‌های ناصحیحی استفاده کردند نباید به دل بگیریم زیرا وجود ما از آنهاست و آنها با دیگران خیلی فرق دارند به یاد یکی از دوستانم افتادم که روزی پدرش در جمع بچه‌ها و رفقا (که در مسجد محله‌مان «بیدآباد» جمع بودیم) رفتار نامناسبی با او کرد. بعد از رفتن پدرش بعضی‌ها به او تیکه انداختند ولی او بدون هیچ شرمندگی و ناراحتی گفت: «بابامه! اگر جلو رقام تو گوشم هم بزنه ناراحت نمی‌شم» ما هم باید بفهمیم که این «بابامه» و اون یکی «مامان جونمه» نه هیچ کس دیگه؟ به‌قول طلبه‌ها فتامل!

ثالثا: قبلا هم اشاره کردیم که احترام و احسان به والدین مربوط به شخصیت حقیقی آنها نیست که بگوییم خوش اخلاق و بد اخلاق و خوب یا بد یا نرمال و انرمال هستند بلکه مربوط به شخصیت حقوقی آنها و عنوان پدر و مادر بودن آنهاست و پدر و مادر بودن هم که درجه و نمره بر نمی‌دارد تا احترام و تکریم هم درجه‌بندی شود.

البته هر انسان آگاهی می‌داند که رعایت وظایف فرزندی در قبال پدر یا مادری که اخلاقی یا رفتارهای ناپسندشان در طول زندگی بارها باعث رنجش، سرخوردگی و ناراحتی شده و یا از انجام وظایف عرفی و عادی در قبال فرزندان کوتاهی می‌ورزند کار بسیار دشوار و آزمایش طاقت‌فرسایی است اما نباید فراموش کرد که ترازوی خدا آن قدر دقیق است که اجر دنیوی و اخروی احترام در برابر یک پدر این‌چنینی را میلیون‌ها برابر احترام فرزند یک پدر مهربان و دل‌سوز و فداکار محاسبه کند و اصولا هر کاری سخت‌تر باشد ثمرات و نتایج بیشتری به‌دنبال خواهد داشت ولی در هر حال اصل رعایت احترام و تکریم احسان به پدر و مادر تعطیل یا تعلیق نمی‌شود (مثل غنی‌سازی اورانیوم!)

حسن ختام

در هر حال نباید فراموش کرد پدر و مادر گنج‌های بزرگی هستند که اکثر ما از درک ارزش آنها غافلیم و نمی‌دانیم به‌واسطه احترام و احسان به آنها و بر اثر دعای خیر آنها می‌توانیم چه توفیقاتی به‌دست بیاوریم؛ رسول خدا فرمود: «خاک بر سرش، خاک بر سرش خاک بر سر کسی که پدر و مادرش را یکی از آنها پیش او به پیری برسند و او [به‌واسطه خدمت و احسان به آنها] بهشتی نشود». بهشتی باشید



من به توانِ خدا، مساوی با ابدیت

■ مریم راهی

همین ماه گذشته بود، وقتی دوستم برای کسی از من کمک خواست، من پرسیدم: «چه چیزی به من می‌رسد؟» آن لحظه، بی‌خیال زندگی شده بودم. نمی‌خواستم کاری را انجام دهم مگر این که سود خوبی برایم داشته باشد.

یا نه، همین زمستانی که گذشت و چه قدر هم سرد بود، خدا می‌داند که به چه سختی حاضر شدم گرمای اتاقم را به اتاق سرمازده‌ای ببخشم. با این که این کار برای من هیچ دردسری نداشت. فکر کنم آن روز هم هنوز به یاد زندگی نیفتاده بودم.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! معذرت می‌خواهم، همین امروز صبح بود که عاطفهام را دادم و به جایش یک سید ناله خریدم. کافی بود کمی به زندگی فکر می‌کردم تا شاید دل نازنین آن درمانده را نمی‌شکستم. مگر این‌ها که من دارم، از خودم است؟ یادم رفت که تمام آن چه را امروز دارم خدا به من داده است و می‌تواند همین حالا همه را از من بگیرد.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! اما همین الان که این کتاب زیبا را گشودم و دیدم تو - شادمانی دل پیامبر - از خدا یاد کرده‌ای، من هم به یاد خدا افتادم. من نعمت‌های خداوندی را می‌خواهم. جدی می‌گویم، و آن نعمتی را بیشتر از همه دوست دارم که پایدارتر باشد. پایدارترین نعمت‌ها را باید در آسمان جست، این را به تازگی فهمیدم.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! قول می‌دهی اگر برای خدا باشم، او هم برای من باشد؟ وای، چه چیزی پرسیدم! باز هم انگار دارم از زندگی فاصله می‌گیرم. تقصیر خودم نیست، شاید دنیای امروز کاری کرده که فقط به دنبال سود معامله باشم.

اولش کمی هراس‌انگیز است. آدم مدام به خود می‌گوید چه ضمانتی وجود دارد. اما بعد که دل به دریا می‌زند و در جریان زندگی قرار می‌گیرد، می‌بیند چه قدر قشنگ همه چیز جفت و جور می‌شود.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! از تو آموختم، همین برای من پس که به یاد مسکیناً و یتیماً و اسیراً بی‌فتم. گرسنگی را همه می‌دانند چه ناگوار است، و اگر این ناگواری را ضرب در سه کنیم، چه مصیبتی می‌شود! ولی تو و فرزندان به خاطر خدا آن را به جان خریدید «به خاطر خدا» بودن را راحت می‌توان از تو آموخت.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! می‌خواهم بیاموزم. می‌خواهم اگر کسی گفت این کاسه را از زمین بردار، نگویم «چند می‌دهی؟». می‌خواهم اگر کسی خواست کاسه‌ای را به جای کاسه‌ای دیگر گذارم، نگویم «مگر خودت دست نداری؟». می‌خواهم اگر کسی پرسید این کاسه را به من می‌دهی، نگویم «پس خودم چی؟». می‌خواهم خودم را از یاد ببرم و خدای خودم را به یاد آورم، برای همیشه. خدا کند بشود.

فاطمه جان، بانوی دو عالم! راهش را یافته‌ام. من باید بی‌خیال رنگ شوم. رنگ این دنیا زیاد است، چشم آدم را می‌آزارد، همین رنگ است که انسان‌ها را می‌فریبد. باید بی‌خیال رنگ شوم.